

## به دام افتاده، پنهانکاری جاسوسانه

موسی فقیه حقانی

به دام افتاده (بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران)

آرین رنجی شری.

ترجمه محسن اشرفی.

تهران، نشرنی، ۱۳۷۷، ۲۱۲ صفحه

در بهار امسال کتابی با عنوان به دام افتاده به بازار کتاب عرضه شد که مطالب آن از جهاتی قابل تأمل است. در این مختصر تنها به برجسته‌ترین نکات کتاب مزبور اشاره خواهد شد.

هرچند عنوان فرعی کتاب بزرگ‌ترین رویارویی جاسوسی شرق و غرب در تهران در ذهن خواننده تداعی‌کننده فعالیت‌های جاسوسی سازمان‌های اطلاعاتی شرق و غرب در ایران است و لیکن از آنجا که این رویارویی در تهران و در ایران به وقوع پیوسته، خواننده ایرانی در جست و جوست که بداند این مسئله چه ارتباطی با تحولات سیاسی ایران پیدا می‌کند، و از سوی دیگر می‌خواهد بداند چه شخصیت‌هایی، اعم از ایرانی و غیرایرانی، در این قضایا مؤثر بوده و نقش داشته‌اند. همچنین خواننده کنجکاو بر آن است تا نویسنده کتاب را بشناسد و از این طریق به ارزیابی ارتباط وی با موضوع مورد بحث اقدام نماید. پاسخی که خواننده از مطالعه متن کتاب با عنوان ماجرای کانتر (فرد حلیه‌گر) در هشت بخش برای سؤالانش به دست می‌آورد به جهت استفاده نویسنده از نام مستعار برای خود و افراد دخیل در قضیه پاسخی مبهم است. اما آنچه روشن است وقوع این حوادث در ایران و نقش آشکار نویسنده در ماجراست. نویسنده مدعی است در ۱۹۴۴م از ایران خارج شده و پس از گذراندن دوره‌های اطلاعاتی عالی در لندن، در ۱۹۵۷ از سوی همان محافل مأموریت پیدا کرده با ایجاد یک شبکه جاسوسی فوق‌العاده سری در تهران، به ستیز و خنثی‌سازی فعالیت مأموران مخفی سازمان جاسوسی

اتحاد جماهیر شوروی که در ایران حاضر شده‌اند، پردازد. (ص ۲۱)  
 وی با گزینش یکی از وقایع جاسوسی دوران مأموریت خود که در تابستان ۱۳۵۴ شمسی در تهران واقع شده در حقیقت به تشریح رویارویی شبکه‌های جاسوسی شرق و غرب می‌پردازد. به زعم وی، این واقعه یکی از مهم‌ترین وقایع جاسوسی دوران جنگ سرد در ایران به شمار می‌آمده است.

ماجرای آنجا شکل می‌گیرد که یک هیئت اقتصادی شوروی به ایران می‌آید و حضور دو مأمور شناخته شده کا.گ.ب. (سرویس اطلاعاتی شوروی) در میان آنان حساسیت سرویس‌های اطلاعاتی غرب را برمی‌انگیزد. آرتور (نام اطلاعاتی نویسنده) و شبکه مخفی وی مأموریت می‌یابند که هیئت مزبور را تحت نظر قرار دهند.

تقاضای پناهندگی سیاسی یکی از اعضای هیئت به نام «ولادیمیر تیخونوف» که خود در زمره مأموران اطلاعاتی کا.گ.ب. است و در راستای عملیات نفوذ و فریب دستگاه‌های اطلاعاتی قصد نفوذ در شبکه جاسوسی رقیب را دارد بر پیچیدگی ماجرا می‌افزاید. تقاضای پناهندگی عضو دیگری از هیئت به نام کراشوف یا الکسی گنچاروف که خود را سرهنگ کا.گ.ب. معرفی می‌کند و ضمن افشای انگیزه‌های جاسوسی تیخونوف تقاضای پناهندگی خود را با سیدنی مکینلی وابسته فرهنگی سفارت انگلستان در تهران در میان می‌گذارد باعث سردرگمی دستگاه اطلاعاتی انگلستان می‌شود. با عزیمت هیئت اقتصادی شوروی از ایران، کراشوف با سفارت لندن در مسکو مرتبط می‌شود و اطلاعاتی در اختیار انگلیسیها می‌گذارد. در این ماجرا انگلیسیها از همکاری اطلاعاتی سیا و اداره هشتم ساواک در مواردی پیش پا افتاده بدون اینکه آنها را در جریان کامل موضوع قرار بدهند نیز برخوردار می‌شوند. پیچیده شدن اوضاع باعث می‌شود پای جان کارور رهبر عملیات از بخش گردآوری اطلاعات و رابرت فاستر مأمور سرویس ضد جاسوسی نیز به میان کشیده شود و آنان نیز روانه تهران می‌شوند. ارائه اطلاعات بسیار مهم توسط کراشوف که در مذاکرات محدود کردن سلاحهای استراتژیک (سالت) مفید واقع می‌شد مأموران اطلاعاتی انگلستان و آمریکا را در خصوص جاسوس بودن کراشوف و صحت تقاضای پناهندگی وی دچار سردرگمی می‌نماید. عوامل اجرایی سرویس اطلاعاتی انگلستان معتقد بودند که تمامی ماجرای کراشوف نقشه‌ای از پیش طراحی شده برای فریب دستگاه اطلاعاتی غرب بوده تا غربیها را برای مذاکره در خصوص محدود کردن سلاحهای استراتژیک آماده کند و بدین ترتیب زمینه امضای قرارداد سالت ۲ را فراهم سازد.

روسها برای رسیدن به این خواسته و شناساندن کراشوف به عنوان یک پناهنده، پانزده تن از عوامل خود را در سراسر جهان قربانی کردند. ماجرای کانتر با مرگ

کراشوف و خانواده‌اش در یک تصادف خاتمه می‌یابد، هر چند صحت خبر مرگ وی نیز بر بی مأموران اطلاعاتی غرب در حاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند. آنچه از مطالعه تقریباً دویست صفحه از کتاب به دام افتاده نصیب خواننده می‌شود آشنایی با یک رشته شگردهای سازمانهای اطلاعاتی و افزون بر آن آگاهی از یک رشته جریانهای نفوذ و فریب اطلاعاتی است که در تهران به عنوان دومین مرکز فعالیتهای جاسوسی پس از بیروت در آن سالها واقع شده است. این امر و استفاده از اسامی مستعار، باتوجه به قالب داستانی کتاب، اثر مزبور را به یک رمان پلیسی - جاسوسی تبدیل کرده و خودبه خود از ارزش استنادی آن می‌کاهد.

مسئله دیگری که ذهن خواننده را به خود مشغول می‌سازد هویت نویسنده است که به واسطه استفاده از نام مستعار، ارائه اطلاعات غلط و عدم معرفی روشن خود و خانواده‌اش در حاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. آراین رنجی شری نامی ناآشنا در تاریخ معاصر ایران می‌باشد که تاکنون هیچ‌گونه اطلاعی از وی در منابع متعدد فارسی و خارجی یافت نشده است و به وضوح می‌توان پذیرفت که این نام مستعار نویسنده می‌باشد. برای پی بردن به هویت واقعی نویسنده، تنها منبعی که در دسترس قرار دارد مقدمه کتاب به دام افتاده می‌باشد که با کاوش در آن سعی می‌کنیم به این مقصود تا حدودی جامه عمل بپوشانیم.

نویسنده مدعی است که در ۱۹۱۷، یک سال پس از مهاجرت مادرش از هند به ایران، در کرمان به دنیا آمده است (ص ۱۳). او بدون اینکه ذکری از نام پدر و مادر خود به میان آورد به چند نکته اصلی در زندگی خانوادگی خود اشاره می‌کند که عبارتند از: الف) پدر وی یک مأمور اطلاعاتی است که پیش از تولد وی از هندوستان به ایران آمده و سپس خانواده خود را به ایران آورده است. (ص ۱۲) ب) پدر وی از اعضای لژهای ماسونی بوده (ص ۱۲ و ۱۷) که در شکل‌گیری وقایع انقلاب مشروطیت نقش مهمی ایفا کرده و همچنین در صعود رضاخان بر اریکه قدرت دخالتی تعیین‌کننده داشته است. (ص ۱۲) ج) اجداد پدر وی قرن‌ها پیش از ایران مهاجرت کرده و به هند رفته بودند. (ص ۱۳) بر اساس قرینه آخر می‌توان دریافت که خانواده وی از پارسیان یا زرتشتیان هند می‌باشند.

آشنایان با وقایع تاریخ معاصر خوب می‌دانند که فردی با مشخصات فوق کسی جز «اردشیر ایدلجی ریپورتر» یا «اردشیرجی» نمی‌تواند باشد که در ۱۳۱۰/۱۸۹۳ به منظور سامان دادن به امور جاسوسی سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا به ایران آمد. اردشیرجی در خاطرات خود در این خصوص می‌نویسد:

بیست و هفت سال داشتم که در پایان تحصیلاتم در انگلستان به زادگاه خود بمبئی بازگشتم. رشته تحصیلی من علوم و حقوق سیاسی و تاریخ شرق و تاریخ باستان بود. در فلسفه و السنه و به خصوص فارسی و عربی نیز مطالعاتی داشتم. قرار بود که با سمت صاحب‌منصب سیاسی در سرویس سیاسی هندوستان وابسته به دفتر نایب‌السلطنه خدمت نمایم. پس از چند ماهی در این مقام به من ابلاغ شد که از طرف نایب‌السلطنه هند با مقام مستشاری سیاسی عازم طهران شوم و با استوارنامه صادره از حکومت هند به دربار ایران معرفی [شوم] و در سفارت انگلیس در تهران خدمت نمایم. مأموریت دیگر من این بود که به نمایندگی پارسیان هند به امور همکیشان زرتشتی در ایران رسیدگی کنم و...<sup>۶</sup>

اردشیر ریپورتر در اندک زمانی پس از ورود به ایران توانست موقعیت ویژه‌ای در بین رجال و درباریان برای خود فراهم نماید. رشید شهردان در این خصوص می‌نویسد:

فرزانه اردشیرجی نه تنها بین رجال و درباریان و خاندان سلطنتی ایران طرف توجه و صاحب نفوذ بود، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با احترام به او می‌نگریستند و در امور خاورمیانه به ویژه ایران جویای نظریات و خیالات او می‌بودند. رجال معروف انگلیسی مانند سر پرسی سایکس، سر دنیس راس و لرد لینگن و غیره از دوستان صمیمی او بودند. کابینه انگلستان او را به سمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران منصوب [کرد] و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت... هر چند سال یک بار سفری به هند می‌نمود و پارسیان را از نتایج حاصله و روش کار خود باخبر می‌ساخت و طرح فعالیتهای آینده را می‌ریخت... اردشیرجی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت و آنها را به اعاده مجد و جلال و فر و شکوه ایران باستان تهییج می‌نمود. کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام به او می‌نگریستند. رجال معتبر دولت ایران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیرجی را مشاور خود قرار می‌دادند و بسیاری تربیت فرزندان خود را به سرپرستی او واگذار می‌نمودند و [او] زمانی هم در مدرسه سیاسی تهران سمت استادی را داشت.<sup>۷</sup>

مهدی ملک‌زاده، نام وی را در ردیف مشروطه‌خواهانی نظیر سیدجمال واعظ،

۶. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۶۹۲- ۳۸۱/۰۵ الف، ص ۱.  
 ۷. رشید شهردان، تاریخ زرتشتیان (فرزانگان زرتشتی). سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳، صص ۳۶۲-۳۶۳.

محمدحسین فروغی پدر ذکاءالملک فروغی و ... آورده است.<sup>۸</sup> اردشیرجی به همراه حسینقلی خان نواب، تقی‌زاده، محمدعلی فروغی، ابراهیم حکیمی، حاج سیدنصرالله تقوی، دکتر مورل، مسیو ویزیوز و... لژ بیداری ایران را تأسیس نموده و از طریق این لژ موجبات انحراف انقلاب مشروطه و حرکت عدالتخواهانه مردم ایران را فراهم نمودند.<sup>۹</sup> براساس منابع موجود و منتشر شده، وی در اکتبر ۱۹۱۷ به طور مستقیم با رضاخان آشنا شد و او را برای به اجرا درآوردن نقشه‌های خود که عبارت از ایجاد دولتی متمرکز، قدرتمند و وابسته بود مناسب تشخیص داد و آموزش و تعلیمات او را مستقیماً برعهده گرفت. در خاطرات اردشیرجی در این زمینه می‌خوانیم: «به زبانی ساده، تاریخ و جغرافیا و اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران را برایش تشریح می‌کردم... اغلب تا دیرگاهان به صحبت من گوش می‌داد و...»<sup>۱۰</sup> کسب خبر کودتای احتمالی نیروی قزاق به نفع شوروی که توسط رضاخان به اردشیرجی داده شده بود موجب شد همکاری نزدیکی بین ژنرال آیرونساید و اردشیرجی به دستور وزارت جنگ انگلستان برقرار شود و نهایتاً رضاخان به عنوان عاملی مناسب برای کودتا به آیرونساید معرفی شود.

به هر تقدیر آنچه باعث پیدا شدن دم خروس در این داستان است همانا انطباق زندگی اردشیرجی با فردی است که آرین رنجی شری از او به عنوان «پدر» یاد می‌کند. مقایسه سوانح زندگی این دو، به خوبی روشن‌کننده هویت واقعی نویسنده است و می‌توان با قاطعیت گفت مؤلف کتاب کسی جز شاپورجی ریپورتر فرزند «اردشیرجی» نیست. آرین رنجی شری یا شاپور ریپورتر در مقدمه کتاب اظهار می‌دارد که: «در حاشیه یک فعالیت اطلاعاتی زاده شدم. اگر نه علت زاده شدن، حداقل ترتیب پرورده شدنم را الزامات اطلاعاتی شکل داده بود.» (ص ۱۲). اینکه نویسنده اعتراف می‌کند در حاشیه یک فعالیت اطلاعاتی زاده شده است، بیانگر جهت‌گیری خاص اردشیرجی در انتخاب همسر و یا ارتباط خانواده همسر وی با سرویسهای اطلاعاتی بریتانیا است. مادر وی شیرین بهرام ایدلجی نام داشت، اردشیرجی از همسر خود صاحب چهار فرزند به اسامی: لعل خانم متولد ۱۲۷۳، جمشید متولد ۹ دلو ۱۲۸۸، ایدلجی، و شاپورجی شد.<sup>۱۱</sup>

شاپورجی درخصوص فعالتهای پدرش می‌نویسد:

پدرم به تمام نقاط ایران سفر می‌کرد. او عامل اطلاعاتی ارشدی بود که حتی زندگی

۸. مهدی ملک‌زاده، *زندگانی ملک‌المکلمین*، تهران، علمی، ۱۳۳۵، ص ۱۶.

۹. رانین، اسماعیل، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، تهران، مؤسسه تحقیقاتی رانین، ۱۳۴۷، ج ۲، ص ۷۳.

۱۰. اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۶۹۲ - ۲۸۱/۰۵ الف، ص ۳.

۱۱. مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۶۹۲ - ۲۸۱/۰۵ الف، ص ۶.

همسر و فرزند خود را نیز به اطلاعات آلوده بود. کسی جز افراد معتمد او نباید از این که من پسر اویم اطلاع می‌یافت (ص ۱۵-۱۴).

شاپورجی اظهار می‌دارد که تربیت او را الزامات اطلاعاتی پدرش تعیین می‌کرد که توسط افرادی که مأمور تربیت او بودند تعقیب می‌شد (ص ۱۵). پدر وی در ۱۹۳۱ از دنیا می‌رود (دقیقاً سال مرگ اردشیرجی) و شاپورجی به همراه مادرش به تهران عزیمت می‌کند. شاپور ریپورتر ماندگارترین خاطره خود از پدرش را سفر به میان ایل قشقایی به همراه او عنوان می‌کند. (ص ۱۴) که در راستای فعالیتهای اطلاعاتی اردشیرجی صورت گرفته است. عزیمت خانواده اردشیرجی به تهران پس از مرگ وی ظاهراً بر اساس برنامه‌ای که خود وی قبل از مرگ ترسیم کرده بود صورت گرفت. و خانواده او بدون اینکه خود مطلع باشند تحت حمایت حسینی‌قلی خان نواب و سایر برادران ماسون اردشیرجی قرار می‌گیرند و ترتیبات لازم برای آسایش آنها فراهم می‌شود. به اشاره حسینی‌قلی خان نواب و سایر برادران ماسون، دایی شاپور ریپورتر به عنوان کارمند یک شرکت تجاری انگلیسی در تهران مستقر می‌شود. شاپورجی در این خصوص می‌نویسد:

از نظر مالی مشکلی نداشتیم و به نظرم می‌رسید از جنبه امنیت نیز دستی ناپیدا زندگی ما را تضمین می‌کند. افرادی ناشناس مواظب ما بودند. (ص ۱۶) ... در زندگی ما همواره وجود سایه‌هایی حس می‌شد که صاحبان آنها به چشم نمی‌آمدند. آدمهایی که تأثیر زیادی روی زندگی ما داشتند و به اصطلاح ایرانیها سایه‌شان روی سرمان بود. اما هرگز آنها را نمی‌دیدیم. (ص ۱۷)

آگاهی یافتن از ماهیت حامیان خانواده از جمله اشتغالات ذهنی شاپور ریپورتر بود که سالها بعد با آنان آشنا می‌شود. وی پی می‌برد که حامی مالی او شوهرخواهر ناتنی‌اش (پسر یک بانکدار ثروتمند) می‌باشد و این را نیز نتیجه انجام دادن مأموریتی می‌داند که برعهده داشته و نه ادای تکلیف نسبت به فامیل (ص ۱۷). وی همچنین پی می‌برد که حامیان دیگری نیز داشته که براساس یک وظیفه برادرانه فراماسونی از او و خانواده‌اش حمایت می‌کرده‌اند. (ص ۱۷) در سالهای جنگ جهانی دوم با حسینی‌قلی خان نواب آشنا می‌شود و از او می‌شنود که: «در این مدت ما طبق وظیفه خود در برابر پدر شما از دور مواظب بودیم که با مشکلی روبه رو نشوید.» (ص ۱۸)

نواب چون اطلاع داشت که خانواده شاپورجی به جهت اشغال ایران به دست متفقین

قصد عزیمت به هند را دارند به او توصیه کرد که «بهتر است در هند به سراغ دوستان پدرتان که انتظارتان را می‌کشند بروید.» (ص ۱۹)

الزامات اطلاعاتی به وجود آمده در جریان جنگ جهانی دوم ظاهراً فرصت عزیمت شاپورجی به بمبئی را به وی نداد و دوستان پدر او در تهران به سراغ او آمدند و از او خواستند که برای ادامه راه پدرش با آنان همکاری نماید و برای کمک به مستفقین و شکست نازیسم به میان ایل بختیاری بروند. آنان مأموریت داشتند که با سازمان مخفی‌ای که قرار بود تحت فرماندهی ژنرال سرمک کالین گابینز تشکیل شود همکاری نمایند. (ص ۱۹)

البته به استناد اظهارات شاپور ریپورتر تشکیل این سازمان به دلایل دیگر نیز مورد علاقه انگلستان بود و خطر فاشیسم بهانه‌ای بیش نبود. نکته‌ای که شایان اهمیت اینک شاپورجی برای انحراف اذهان از هویت واقعی خود مدعی است که در ماه‌های پایانی جنگ جهانی دوم به قصد سیزده سال یعنی تا ۱۹۵۷ ایران را ترک نموده و برای تحصیل در یک دوره عالی اطلاعاتی به هند و اروپا رفته است و در ۱۹۵۷ با مأموریت ایجاد یک شبکه کاملاً سری به ایران بازگشته است (ص ۲۰-۲۱). در حالی که اسناد و مدارک به جامانده از شاپور ریپورتر آشکار می‌کند که وی در سالهای نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران حضور داشته و در رأس یکی از شبکه‌های قوی اطلاعاتی فعالیت می‌کرده است. ریپورتر در سالهای ۱۹۴۸ - ۱۹۵۰ / ۱۳۲۷ - ۱۳۲۹ به عنوان مشاور نخستین سفیر هند در ایران، یعنی سیدعلی ظاهر در سفارت هند فعالیت داشت و در ۱۳۳۱ / ۱۹۵۲ به همراه آنتونی کومو (دبیر سفارت آمریکا در تهران) و ارنست پرون عملیات مشترک سازمان جاسوسی انگلستان و سیارا در ایران هدایت و هماهنگ می‌کرد. وی به جهت برخورداری از مزایایی خاص به صورت رهبر این گروه درآمد. نگاه‌های به عملکرد شاپور ریپورتر و نقش وی در کودتای ۲۸ مرداد شاید راز پنهانکاری وی در زمینه انتخاب نام مستعار، کتمان حضور خود در سالهای نهضت ملی شدن نفت در ایران، عدم اشاره به فعالیت‌های جاسوسی خود از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۵ و پنهان نمودن سوءاستفاده‌های مالی و باج‌خواهی از محمدرضا پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد را برملا سازد. اسناد متعددی از عملکرد اقتصادی شاپورجی پس از کودتای ۲۸ مرداد وجود دارد که انشاءالله به زودی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

شاپورجی ریپورتر در اوائل دهه ۱۹۷۰ نقش واسطه اصلی مؤسسات بازرگانی و نظامی انگلیس را پیدا کرده بود و دلالتی خریداری تانک‌های چیفتن و موشک‌های راپیر از

۱۲. ذبیح، سپهر. ایران در دوران دکتر مصدق. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۳. ص ۲۰۲.



انگلستان را عهده‌دار شده بود و با سوءاستفاده‌های کلان از این راه به درآمد و ثروت سرشاری دست پیدا کرد.

از دیگر نکاتی که بسیار پرمعنا می‌باشد، و در مقدمه کتاب گنجانده شده ارتباط ماسونها، بازرگانان ثروتمند، مأموران لشکری، نخبگان طبقه حاکم و ... با مأموران سرویس‌های اطلاعاتی است که در کسوت دیپلمات به تهران می‌آمدند (ص ۲۳). وی تلویحاً به همکاری یعقوب نیمرودی جاسوس برجسته سرویس اطلاعاتی اسرائیل با شبکه خود نیز اشاره می‌نماید (ص ۲۴). کوتاه سخن آن که نویسنده در ابتدا تلویحاً هویت اصلی خود را که همان شاپور ریپورتر باشد به خوانندگان می‌شناساند. اما با عمده کردن فعالیت‌های جاسوسی برون مرزی که مربوط به رقابت سروی‌های اطلاعاتی شوروی و غرب در ایران می‌شود سعی دارد نقش گسترده خود و شبکه‌اش علیه منافع ملی مردم ایران در خلال سال‌های ملی شدن صنعت نفت و پس از آن و خاصه نقش واسطه‌گری در معاملات تجهیزات و تسلیحات نظامی و شرکتهای بزرگ نفتی و دریافت حق‌العمل‌های کلان را پنهان نماید.

کتاب به دام افتاده تلاشی است برای پنهان کردن بسیاری از فعالیت‌های جاسوسی علیه مصالح ملی مردم ایران و دربردارنده اطلاعاتی اندک در قالبی داستانی ماجراجویانه درخصوص مسائل پنهانی جنگ سرد؛ یا به عبارت دیگر، ثمره علاقه جاسوسی بازنشسته، برای نشر خاطراتی است که به دلایل امنیتی و سیاه بودن اوراق آن خاطرات، نمی‌تواند و یا نمی‌خواهد در آن به صراحت سخن بگوید.